

فصلنامه مطالعات قرآنی، سال دوازدهم، شماره ۴۸، زمستان ۱۴۰۰، صص ۱۷۱-۱۹۲

بررسی تأثیر قصص قرآنی انبیای اولوالعزم بر نخستین آثار فارسی عرفانی - تعلیمی

سمانه جعفری*

تاریخ دریافت: ۹۹/۵/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۹/۷/۲۷

چکیده

در بخش قابل توجهی از تألیفات عرفانی که به منظور تعلیم مبانی عرفان نوشته شده، نویسندگان، برای تبیین دیدگاه‌های خود از قصص قرآنی استفاده کرده‌اند. این پژوهش با نظر به این مهم، به روش کتابخانه‌ای به بررسی کارکرد داستان‌های قرآنی پیامبران اولوالعزم، در پنج اثر مهم عرفانی فارسی پرداخته و نشان می‌دهد که داستان میقات حضرت موسی(ع) بالاترین بسامد را در شرح دیدگاه‌ها و اصطلاحات عرفانی دارد و در اکثر موارد نیز در تقابل با معراج حضرت محمد(ص) مطرح شده است. این قصه به سبب تبیین اهمیت پیر و اطاعت بی‌چون و چرا از وی کاربرد فراوان داشته است. پس از آن، داستان حضرت ابراهیم به منظور تشریح اصطلاحات تسلیم، جمع، مشاهده، طلب، شوق و... در هر پنج اثر نمود یافته. داستان معراج حضرت محمد(ص) در دو کتاب «رساله قشیریه» و «عبهر العاشقین» مورد توجه قرار گرفته و داستان حضرت عیسی تنها در «عبهر العاشقین» به منظور تبیین مسأله لقاء الله مطرح شده که مقاله حاضر به تفصیل به هر یک از آنها می‌پردازد.

کلیدواژگان: قرآن، قصص انبیا، ارتباط بینامتنی، متون عرفانی.

مقدمه

به سبب سلطه طولانی مدت عرفان بر فرهنگ ایرانی-اسلامی، آثار عرفانی-تعلیمی گستره وسیعی از ادب فارسی را در بر گرفته است. در واقع بخش عظیمی از آثار ادبی منظوم و منثور فارسی، دارای محتوایی تعلیمی و آموزشی هستند و هدف از تألیف آن‌ها آموزش اخلاق و تعلیم اندیشه‌های پسندیده مذهبی و عرفانی یا علوم و فنون است (رزمجو، ۱۳۷۴: ۷۷). به تعبیری می‌توان گفت ادبیات تعلیمی، شاخه‌های متعددی دارد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از ادبیات تبلیغی، آموزش فنون و هنرها، مسائل سیاسی و انتقادی، اجتماعی و... (داد، ۱۳۷۸: ۲۱-۲۲) و از این رو نویسندگان عارف بسیاری کوشیده‌اند در آثار خود اصطلاحات عرفانی و مراحل سیر و سلوک و آداب آن را برای مریدان تبیین و تشریح کنند. ایشان برای دستیابی به این مهم، بسیاری از آیات، روایات و احادیث را تضمین و بدان‌ها استناد و استشهاد کرده‌اند و حتی تعداد قابل توجهی از اصطلاحات عرفانی برگرفته از متن قرآن است.

بخش مهمی از روایات قرآنی مورد استفاده در تألیفات عرفانی، مربوط به قصص انبیای اولوالعزم است و اهل معرفت با استناد به این روایات، بسیاری از دیدگاه‌های معرفت‌شناختی خود را تبیین کرده‌اند. در این بخش از آثار، داد و ستد میان قرآن و تألیفات عرفانی، دوسویه است؛ بدین مفهوم که از یک سوی آیات و روایات برای تشریح دیدگاه نویسندگان به کار می‌رود و از سوی دیگر مستقیم یا غیر مستقیم، آیات و روایات، تأویل و تفسیر شده، لایه‌هایی از معانی آن برای مخاطب آشکار می‌گردد.

با توجه به اهمیت آثار عرفانی تعلیمی در ادب فارسی و ارتباط بینامتنی این آثار با قصص قرآنی، در این پژوهش پنج نمونه از نخستین آثار فارسی عرفانی-تعلیمی، انتخاب و کارکرد تعلیمی روایات قرآنی پیامبران اولوالعزم به شکل تطبیقی در آن‌ها بررسی شد.

هدف از انجام این پژوهش پاسخ به پرسش‌های ذیل است:

- از میان قصص قرآنی پیامبران اولوالعزم، هر یک در کدام یک از آثار عرفانی مورد بررسی نمود یافته است؟
- قصص قرآنی هر یک از پیامبران اولوالعزم در تعلیم کدام مقوله عرفانی نمود یافته؟

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های تطبیقی و بینامتنی متعددی بر روی متون عرفانی و قرآن صورت گرفته که برخی از آن‌ها مشابهت‌هایی با پژوهش حاضر دارد. از جمله آن‌ها عبارت‌اند از «تحلیل رمزهای سه‌گانه در مصیبت‌نامه عطار»، نوشته عباسی و اسفندیار (۱۳۹۶) که در آن پیامبران به عنوان رهبران حقیقی طریقت، در یک دسته بررسی شده‌اند. «بررسی شخصیت‌های قرآنی در منطق الطیر» که طیبی و اسفندیارپور (۱۳۹۲) در آن به بررسی برخی از معجزات پیامبران از جمله حضرت محمد(ص) پرداخته‌اند. «بررسی تطبیقی داستان حضرت ابراهیم در متون تفسیری و عرفانی تا قرن هفتم»، نوشته آقاحسینی و زراعتی. «نگرش عارفانه به قرآن: داستان خضر و موسی» از سندز کریستین و حسینی‌زاده. «مقامات حضرت ابراهیم در متون عرفانی منثور فارسی (تا قرن ششم) با تکیه بر کشف الأسرار»، نوشته سجادی، دماوندی و جمعه (۱۳۹۵) که در آن برخی از مقامات منتسب به آن حضرت از جمله طلب، جمع و تفرقه، توکل، تسلیم و خلت تشریح شده است. «نگاهی به ابعاد عرفانی داستان موسی و خضر در قرآن» از اسفندیار و بیطرفان. «تحلیل بازتاب آیه تجلی در متون عرفانی فارسی تا پایان قرن هفتم» نوشته اجیه و آقاخانی. چنانکه در عناوین مذکور نیز دیده می‌شود اگرچه برخی از مقالات با برخی از قسمت‌های این مقاله، اشتراکاتی دارد اما در هیچ کدام از آن‌ها داستان پیامبران اولوالعزم به شکل تطبیقی بررسی نشده است.

داستان حضرت ابراهیم(ع) در رساله قشیریه

داستان حضرت ابراهیم(ع)، یکی از داستان‌هایی است که اهل معرفت در تبیین دیدگاه‌های معرفت‌شناختی خود به قسمت‌های مختلف آن استناد نموده‌اند. اگرچه کاربرد آن، نسبت به داستان حضرت موسی(ع) چندان برجسته نیست اما تقریباً تمامی آثار منتخب در این پژوهش، برداشت معرفت‌شناختی خود را از آن داشته‌اند و این کاربرد، گاه، همراه با ذکر آیه یا آیات قرآن است.

یکی از مواردی که اهل معرفت بدان توجه نموده و از مبانی جهان‌بینی عرفانی آن‌ها محسوب می‌شود، پرهیز از خواب و پرداختن به شب‌زنده‌داری و مشغول بودن به ذکر و عبادت است. از نظر آن‌ها خواب، معادل غفلت است. قشیری نیز همین دیدگاه را دارد و

جهت تشریح آن از داستان حضرت /ابراهیم(ع) استفاده کرده است. وی به نقل از /استاد ابوعلی چنین می‌گوید: «آنکه که ابراهیم با اسماعیل علیهما السلام ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ إِنِّي أُذْبِحُكَ﴾ (صافات / ۳۷) گفت: و این جزای آن است که بخشید، اگر تو را خواب نبود، پسر را قربان نفرمودندی» (قشیری، ۱۳۹۶: ۵۸۳). این نمونه، تنها موردی است که قشیری به داستان حضرت /ابراهیم(ع) استناد کرده است.

داستان حضرت ابراهیم(ع) در کشف المحجوب

با آنکه هجویری در تدوین اثر خویش، بسیار به «رساله قشیری» توجه داشته است اما در برخی از موارد و از جمله استناد به داستان حضرت /ابراهیم(ع) رویه‌ای متفاوت در پیش گرفته و در چندین مورد به منظور تشریح اصطلاحات مهم و کلیدی عرفانی از جمله تسلیم، جمع و مشاهده از این داستان استفاده نموده است.

مقام تسلیم

هجویری در تشریح و توضیح اصطلاح «مقام»، برای هر یک از پیامبران، مقامی را تعیین کرده است. در این اثر، در توضیح مقام تسلیم، به داستان حضرت /ابراهیم(ع) استناد شده: «نگر تا شغل زن و فرزند را مهم‌ترین اشغال خود نگردانی... چنانکه موسی، دختر شعیب را بر حالی هرچه صعب‌تر بگذاشت و به خداوند تسلیم کرد؛ و ابراهیم، هاجر و اسماعیل را برداشت علیهم السلام و به وادی غیر ذی زرع برد و به خداوند جل جلاله تسلیم کرد و مر ایشان را اکبر شغل خود نساختند و همه دل در حق تعالی بستند» (هجویری، ۱۳۷۵: ۸۵).

مقام جمع

مقام جمع از اصطلاحات کلیدی و مهم عرفانی است که هجویری در قسمت «فی تفضیل الأنبیاء علی الأولیاء» با نگرشی تأویلی به داستان حضرت /ابراهیم(ع) و "هذا ربی" گفتن ایشان، آن را برای مخاطب تبیین کرده و بر این اعتقاد است که علت "لا احب الاقلین" گفتن وی این بود که حق به طور کامل بر او غلبه داشت و او در عین مقام جمع بود و غیر حق را نمی‌دید و "هذا ربی" گفتنش نیز به سبب بودن در مقام جمع

بود. به طور کلی درباره "هَذَا رَبِّي" گفتن ابراهیم(ع)، تفاسیر متعددی در متون عرفانی وجود دارد. برخی آن را یکی از منازل سلوک ایشان دانسته‌اند. به عقیده بعضی، این رویداد، آزمایشی الهی برای آن حضرت بوده است. برخی آن را به عام بودن توحید ابراهیم(ع) ربط داده‌اند. بعضی آن را مقام خَلْت دانسته و عده‌ای نیز تأکید بر خبری نبودن جمله داشته‌اند(آفاحسینی و زراعتی، ۱۳۸۹: ۴۵-۴۴). در برخی از متون و تألیفات نیز برخی از مقامات از جمله طلب، جمع و تفرقه، توکل، تسلیم و خَلْت با استناد به این ماجرا تشریح شده است(ر.ک: سجادی، دماوندی و جمعه، ۱۳۹۵: ۳۸-۱۳).

مشاهده

از نظر عرفا مشاهده، عبارت از حضور حق است. به عقیده آن‌ها مشاهده از کسی درست می‌آید که قایم به وجود حق باشد نه وجود خود(سجادی، ۱۳۸۳: ۷۲۳). هجویری در توضیح مشاهده اذعان می‌دارد علت اینکه آن حضرت، هنگام دیدن ماه و آفتاب و ستاره، "هَذَا رَبِّي" گفت این است که در واقع صانع و خالق را می‌دید نه صنع و مخلوق را. رویکرد تأویلی هجویری به داستان "هَذَا رَبِّي" گفتن حضرت ابراهیم(ع)، رویکردی مثبت است؛ در حالی که قشیری از داستان فرمان خداوند مبنی بر ذبح اسماعیل، تأویلی منفی کرده و سالکان و شاگردان را از خواب(غفلت) بر حذر داشته است.

داستان حضرت ابراهیم(ع) در کیمیای سعادت

غزالی در این اثر، تنها در یک مورد به داستان حضرت ابراهیم استناد و با کمک آن، حقیقت بت‌پرستی را تشریح کرده است. می‌دانیم که اهل معرفت، توجه به هر چیز، جز حق را نوعی شرک و بت‌پرستی دانسته‌اند که همواره سالک باید از آن دوری کند. غزالی در توضیح و تبیین این اصل مهم به داستان حضرت ابراهیم(ع) و دعای وی در حق خود و فرزندانش استناد کرده و آن را از قول بزرگان اهل معرفت تأویل نموده است: «هر که در بند چیزی بود، آن چیز، خداوند وی بود و هر که در طاعت چیزی بود، آن چیز، خداوند وی بود. و ابراهیم(ع) برای این گفت: ﴿وَاجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ (ابراهیم / ۳۵)

گفت: مرا و فرزندان مرا از بت پرستیدن نگاه دار. گفتند بزرگان که: بدین بت، زر و سیم خواست، که بت بیش‌ترین خلق، این است که روی به وی آورده‌اند، چه منصب پیغامبران، بزرگ‌تر از آن بود که از بت پرستیدن بترسند» (غزالی، ۱۳۸۳: ۱۵۵).

داستان حضرت ابراهیم(ع) در تمهیدات

داستان حضرت ابراهیم و افکندنش در آتش، یکی از داستان‌هایی است که به ویژه اهل معرفت در تبیین مسأله توکل از آن استفاده و بدان استناد کرده‌اند. *عین القضاة* با نگاهی متفاوت، آتش را تأویل به آتش دل ابراهیم(ع) کرده و چنین گفته است: «دریغا این کلمه را خواهی شنیدن که ﴿قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم﴾ (انبیاء / ۶۹). با آتش دل ابراهیم، این خطاب کردند؛ و اگر نه این خطاب کردند، آتش دل ابراهیم شعله‌ای بزدی» (عین القضاة همدانی، ۱۳۴۱: ۲۳۹). رویکرد نویسنده در این بند به داستان مورد استناد، کاملاً تأویلی است و با دیدگاهی معرفت‌شناختی، آتش مورد اشاره در آیه قرآن را نه آتشی برافروخته توسط فرعون، بلکه آتش دل ابراهیم(ع) دانسته که در اثر این خطاب، خاموش شده و آرامش دل ایشان را به دنبال داشته است.

داستان حضرت ابراهیم(ع) در عبهر العاشقین

روزبهان نیز در «عبهر العاشقین» به روایت قرآنی حضرت ابراهیم(ع) استناد کرده و دیدگاه معرفت‌شناختی خود را درباره طلب و شوق تبیین نموده است: «لاجرم او در واقعه رشد نبوت اگرچه در عین الله، شرک بود، آیات را نشانه کرد؛ از سرعت طلب و هیجان شوق می‌گفت ﴿هَذَا رَبِّي﴾ (انعام / ۷۸-۷۶)» (بقلی شیرازی، ۱۳۶۶: ۷۰). از نظر روزبهان، علت "هذا ربی" گفتن حضرت ابراهیم، سرعت طلب و شدت شوق بوده و از شرک به دور است.

روزبهان با بیانی کاملاً هنری و بسیار مضمّر و ادبی، به داستان حضرت ابراهیم(ع) و "هذا ربی" گفتن ایشان اشاره کرده و آیه قرآن را در کلام خود پیچیده است؛ به گونه‌ای که جدا کردن آن از متن نویسنده به مضمون لطمه می‌زند و ساختار جملات را نیز در هم می‌ریزد. در واقع در این بند و بسیاری از بندهای «عبهر العاشقین»، آیات قرآن،

بخشی از زبان و ادبیات نویسنده شده و در ساختار و معنا و مضمون با کلمات وی در هم تنیده شده است.

داستان حضرت موسی(ع) در رساله قشیریه

روایت‌های مختلف مربوط به حضرت موسی(ع) در قرآن، بیش‌ترین بسامد کاربرد و تأویل را نسبت به سایر داستان‌ها در متون عرفانی دارد و اهل معرفت برای تبیین دیدگاه‌های خود و تشریح اصطلاحات قرآنی به شکل‌های مختلف به این روایات استناد نموده و به خصوص در بحث از رؤیت خداوند، داستان مربوط به حضرت موسی(ع) را با معراج حضرت محمد(ص) مقایسه کرده‌اند و این تقابل دستمایه توضیح بسیاری از آرای آن‌ها در زمینه‌های مختلف از جمله صحو، سکر، تلوین، تمکین و... شده(باقرزاده، ۱۳۹۶: ۱۶۲ و ۱۶۱) قلم به قلم و اثر به اثر، موتیف‌وار در این دسته از آثار تأویل شده است.

در این اثر، نویسنده در سه مورد به داستان حضرت موسی(ع) ارجاع داده است. داستان میقات موسی(ع) و معراج پیامبر(ص) که در این اثر و بسیاری از تألیفات عرفانی به صورت تقابلی آورده شده، بسامد کاربرد زیادی نسبت به سایر داستان‌ها دارد. در جهان‌شناسی بسیاری از ادیان ابتدایی، شمن با خلسه از عوالم سفلی به عالم میانه و از طریق کوه‌های مقدس کیهانی مثل مرو در میان هندیان و البرز میان ایرانیان، با درخت کیهانی که حیاتبخش است، در سفری کیهانی به عوالم بالاتر صعود می‌کند و از حقیقت هستی آگاهی می‌یابد و با آن به وحدت می‌رسد(الیاده، ۱۳۸۷: ۴۱۶-۳۹۷).

در ایران، کهن‌ترین معراج‌ها به زرتشت انتساب دارد. بعد از آن در منابع دینی، سخن از عروج گشتاسب است. سپس در کتیبه‌های کرتیر، وزیر نام‌آور پادشاهان ساسانی، ادعای رفتن به معراج داشت و در نهایت نیز معراج /رد/ویراف روایت شده است(بوپس، ۱۳۷۶: ۲۵۵).

در دین یهود، میقات موسی(ع)، در مسیحیت، عروج عیسی(ع) سه روز بعد از کشته شدنش و در اسلام نیز معراج پیامبر(ص) بسیار مشهور است. در تألیفات عرفانی به اشکال مختلف به تأویل و تفسیر میقات موسی(ع) و معراج حضرت محمد(ص) پرداخته شده است.

تلوین و تمکین

تلوین و تمکین دو اصطلاح مهم عرفانی است که در تألیفات عرفانی برای روشن‌تر شدن آن به داستان‌های قرآن به ویژه داستان حضرت موسی(ع) استناد شده است. قشیری نیز با تسلط بر قرآن و مفاهیم و اصطلاحات صوفیه، این دو اصطلاح را از قول ابوعلی دقاق اینگونه شرح داده است: «استاد(بو)علی دقاق رحمه الله گفت: موسی صاحب تلوین بود از سماع کلام بازآمد، محتاج بود بدانک روی بپوشد که آن حال اندر وی(اثر) کرده بود و مصطفی صلوات الله و سلامه علیه، صاحب تمکین بود، همچنانک بشد، باز آمد. هیچ چیز اندر وی اثر نکرد از آنچه آن شب دید»(قشیری، ۱۳۹۶: ۱۲۳).

سکر

صحو و سُکر، دو اصطلاح رایج عرفانی است که مورد توجه اهل معرفت بوده است. قشیری در تعریف این دو اصطلاح برای تبیین بهتر و بیش‌تر اصطلاح سکر به داستان موسی(ع) استناد کرده و چنین گفته است: «قال الله تعالی: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دُغًا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعْقًا﴾ (اعراف / ۱۴۳) و این کوه بدن سختی و قوت پاره‌پاره شد و موسی با صلابت رسالت بیفتاد، بی‌هوش شد. بنده اندر حال سکر، مشاهد جمال بود و اندر حال صحو، به شرط علم بود، آن که او را نگاه داشته بود، نه به تکلف او و اندر صحو نگاه داشته نه به تصرف او»(قشیری، ۱۳۹۶: ۱۱۳).

ترک اراده و خواست

داستان حضرت موسی(ع) از جمله داستان‌هایی است که همواره در تبیین آداب سلوک با نگرشی تأویلی، مریدان و سالکان را رهنما و راهگشا بوده است. قشیری نیز با این رویکرد به این داستان پرداخته و دیدگاه معرفت‌شناختی خود را در زمینه ادب سلوک و ظرایف آن بیان ساخته است: «و هم از وی شنیدم که موسی علیه السلام مرید بود(که) گفت: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ پیغمبر ما صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مراد بود، خدای عز و جلّ گفت: ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾! و همچنین(موسی) گفت: ﴿ارِنِي انظُرَالِيكَ﴾. حق تعالی گفت: "لن ترانی". پیغمبر ما را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: ﴿أَلَمْ تَرَالِي رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ

الظلّ». مراد اندرین که گفت مدّ الظلّ، پوشیدن قصّه بود و محکم کردن حال «قشیری، ۱۳۹۶: ۳۱۵».

ادب

قشیری به داستان حضرت موسی(ع) و خضر نیز توجه داشته و در تبیین رابطه مرید و مرادی به آن اشاره کرده: «قال الله تعالى في قصته موسى مع الخضر عليهما السلام: ﴿هل أتبعك على أن تعلمني ما علمت رشدًا﴾ (كهف/ ۶۶). چون موسی(ع) خواست که صحبت با خضر کند، شرط ادب به جای آورد؛ نخست دستوری خواست اندر صحبت. پس خضر علیه السلام شرط کرد با او که اندر هیچ چیز معارضه نکند و با او بر حکم اعتراض نکند. پس چون موسی(ع) بازو مخالفت کرد یکبار، از وی اندر گذاشت و دیگر بار نیز در گذاشت تا سه بار (و سه، آخر حدّ اندکی بود، و اول حدّ بسیاری)، پس وی را فراق بود؛ چنانکه گفت: هذا فراق بینی و بینک» (قشیری، ۱۳۹۶: ۵۸۴).

داستان حضرت موسی(ع) در کشف المحجوب

ترک اراده

ترک و نفی اراده در مسیر سیر و سلوک، یکی از مبانی مهم معرفتی است که نماینده ارادت و بندگی خالص و حقیقی است.

هجویری، این مهم را با تلمیح به داستان حضرت موسی(ع) در تقابل با داستان حضرت محمد(ص) بیان کرده است: «آن پیر را گفتند: خواهی تا خداوند را بینی؟ گفتا: نه! گفتند: چرا؟ گفت: چون موسی بخواست، ندید و محمد نخواست، بدید. پس خواست ما حجاب اعظم ما بود از دیدار حق تعالی از آنچه وجود ارادت اندر دوستی مخالفت بود و مخالفت، حجاب باشد و چون ارادت اندر دنیا سپری شد، مشاهدت حاصل آمد و چون مشاهدت ثبات یافت، دنیا چون عقبی بود و عقبی چون دنیا» (هجویری، ۱۳۷۵: ۴۳۰). دیدگاه تقابلی نویسنده در این بند، می‌تواند متأثر از «رساله قشیری» باشد؛ زیرا نویسنده در تألیف کتاب خود، تحت تأثیر آن بوده است.

تمکین

هجویری در تشریح تلوین و تمکین به روایت قرآنی موسی(ع) استناد کرده و معتقد است موسی(ع) «چون به قطع منازل و گذاشتن مقامات به محل تمکین رسیدی، اسباب تلوین از وی ساقط شد، ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾ (طه/ ۱۲) و ﴿الْقَعَاكَ﴾ (اعراف/ ۱۱۷) نعلین بیرون کن و عصا بیفکن کی آن آلت مسافت است و اندر حضرت وصلت وحشت مسافت محال باشد» (هجویری، ۱۳۷۵: ۴۸۶). در این بند، کندن کفش و افکندن عصا، تأویل به مقام تمکین شده است.

صوفی حقیقی

هجویری در باب «التصوف»، در توصیف صوفی چنین بیان می‌کند: «که تا حال بشریت از کسی ساقط شود و شواهد جسمانی از حق وی فایت گردد و نسبتش از کل منقطع گردد و یا سیر بشریت اندر حق کسی ظاهر شود تا تفاریق وی اندر عین خود جمع گردد، از خود به خود قیام یابد. و صورت این اندر دو پیغامبر علیهما السلام ظاهر توان کرد. یکی موسی صلوات الله علیه که اندر وجودش عدم نبود تا گفت: ﴿رب اشرح لی صدری ویسر لی امری﴾ (طه/ ۲۵ و ۲۶). و دیگر رسول ما صلی الله علیه که اندر عدمش وجود نبود تا گفتند: ﴿المرشح لک صدرک﴾ (انشراح/ ۱). یکی آرایش خواست و زینت طلب کرد و دیگر را بیاراستند و وی را خود خواست نه» (هجویری، ۱۳۷۵: ۴۶). در این بند، بحث در خصوص صوفی حقیقی است؛ کسی که همچون موسی(ع) در وجودش عدمی موجود نیست پس درخواست شرح صدر می‌کند؛ یا همچون پیامبر(ص) در عدمش وجودی نسیت؛ پس بدون آنکه درخواست کند، شرح صدرش می‌دهند.

کرامت اولیا

در قسمت «الکلام فی ذکر کراماتهم» هجویری با تلمیح به داستان قوم بنی اسرائیل و غذاهای بهشتی که برای آن‌ها فراهم می‌شد، به بحث کرامت اولیا و معجزات اولیاء الله پرداخته و بیان می‌کند: «بدان که چون حجت عقل ثابت شد بر صحت کرامات و دلیل بر ثبوت آن قایم شد، باید تا دلیل کتابی نیز معلوم گردد... از آن جمله یکی آنکه در نص

کتاب ما را خبر داد قوله تعالی: ﴿وَضَلَلْنَا عَلِيَّكَرَّالْمَنَ وَالسَّلْوَى﴾ (بقره / ۵۷). ابر پیوسته بر سر ایشان سایه داشتی و من و سلوی هر شبی تازه پدیدار آمدی» (هجویری، ۱۳۷۵: ۲۹۱).

نفی اختیار

یکی از مبانی فکری اهل معرفت، نفی اختیار از بنده است که به اشکال و بیان‌های مختلف به آن پرداخته‌اند. هجویری در توضیح این مهم به داستان طلب رؤیت موسی (ع) و "لن ترانی" شنیدن وی اشاره کرده و علت این "لن ترانی" را نفی اختیار از بنده دانسته است که با این نگاه در حقیقت می‌توان او را از طرفداران الگوی فکری نفی اختیار و پیرو تئوری جبر دانست.

«و مشایخ گفته‌اند: کم‌ترین درجه اندر دوستی، نفی اختیار بود... چنانکه موسی صلوات الله علیه چون بر کوه منبسط شد، با حق تعالی تمنای رؤیت کرد و به اثبات اختیار خود بگفت. حق گفت: ﴿لن ترانی﴾ (اعراف / ۱۴۳). گفت: بار خدایا دیدار، حق و من مستحق! منع چرا؟ فرمان آمد که: دیدار حق است اما اندر دوستی، اختیار باطل است» (هجویری: ۱۳۷۵: ۴۹۵).

یکی از مبانی فکری اهل معرفت، نفی اختیار از بنده است که به اشکال و بیان‌های مختلف به آن پرداخته‌اند. هجویری در توضیح این مهم به داستان طلب رؤیت موسی (ع) و "لن ترانی" شنیدن وی اشاره کرده و علت این "لن ترانی" را نفی اختیار از بنده دانسته است که با این نگاه در حقیقت می‌توان او را از طرفداران الگوی فکری نفی اختیار و پیرو تئوری جبر دانست.

مسامره و محادثه

هجویری در رویکردی تأویلی، به داستان موسی (ع) در میقات و حضرت محمد (ص) در معراج اشاره دارد و اولی را از نوع محادثه و دومی را مسامره دانسته است؛ «مسامره کامل‌تر بود از محادثه و تعلق مسامره به حال پیغمبر است، ... و تعلق محادثه به حال موسی داشت کی چون خواست کی وی را با حق تعالی وقتی باشد، از پس چهل روز وعده و انتظار، به طور آمد و سخن خداوند تعالی بشنید تا منبسط شد و سؤال رؤیت

کرد و از مراد بازماند و از هوش بشد. چون به هوش باز آمد، گفت: ﴿تبت الیک﴾ (اعراف/ ۱۴۳)؛ تا فرق ظاهر شد میان آنکه آورده باشند؛ قوله تعالی: ﴿سبحان الذی أَسْرَى بَعْدَهُ لَیْلًا﴾ و میان آنکه آمده باشد؛ قوله تعالی: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا﴾ (هجویری، ۱۳۷۵: ۴۹۶). در بند بالا هجویری ابتدا توضیحی درباره مسامره و محادثه به دست داده است و سپس برای تبیین بهتر و بیش تر مطلب در رویکردی تأویلی، به داستان موسی(ع) در میقات و حضرت محمد(ص) در معراج اشاره واولی راز نوع محادثه و دومی را مسامره دانسته است.

داستان حضرت موسی(ع) در کیمیای سعادت

این اثر برای عامه فارسی زبان نوشته شده و در اکثر موارد نویسنده با این پیش فرض که مخاطبش زبان عربی را نمی داند، از ذکر آیات خودداری کرده اما با وجود این نیز روایت قرآنی حضرت موسی(ع) در موارد ذیل در این اثر نمود یافته است.

اهمیت عزلت

عزلت و گوشه نشینی از اصول بنیادین عرفان اسلامی است و چله نشینی عرفا به دور از دیگران، امری بسیار شایع است. *غزالی*، برای تبیین این مسأله به داستان حضرت موسی(ع) استناد کرده و بر این اعتقاد است که در صحبت، آفت وجود دارد و در عزلت، سلامت و از این روی است که خضر، بعد از دیدن نقض نهی و انکار از موسی(ع)، از هم صحبتی با وی دوری کرد. «و مقصود آن است که روزگار چنان است که از صحبت بیش تر خلق حذر باید کرد، مثل موسی و خضر(ع) که خضر کشتی سوراخ کرد و موسی انکار کرد، در قرآن برای این آورده است. و مقصود آن است که روزگار چنان است که در صحبت بیش تر خلق زیان است. پس عزلت و زاویه گرفتن اولی تر بیش تر خلق را» (*غزالی*، ۱۳۸۳، ج ۱: ۴۴۲).

اهمیت پیر

غزالی نیز با استناد به داستان موسی(ع) بر لزوم پیروی از پیر و مراد و طی طریق معرفت تأکید دارد. «چون پیر به دست آورد، کار خویش باید که جمله با وی گذارد، و

تصرف خود اندر باقی کند و بداند که منفعت وی اندر خطای پیر، بیش از آن بود که اندر صواب خویش. و هر چه شنود از پیر که وجه آن بندگان، باید که از قصه موسی و خضر - علیهما السلام - یاد آورد که آن برای حکایت پیر و مرید است، که مشایخ چیزها بدانسته باشند که به عقل فرا سر آن نتوان شد» (غزالی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۴).

لذت نظر

غزالی بر این اعتقاد است که لذت نظر از لذت معرفت بیش تر است. او برای تبیین این مسأله به داستان «لن ترانی» اشاره کرده و چنین گفته است: «همچنین هر چه در خیال نیاید و عقل آن را دریابد، دو درجه دارد: یکی را معرفت گویند، و ورای این درجه دیگر است که آن را رؤیت و مشاهده گویند، و نسبت آن با معرفت در کمال روشنی، همچون نسبت دیدار است با خیال. و چنانکه پلک چشم حجاب است از دیدار نه از خیال، تا از پیش برنخیزد دیدار نبود، همچون علاقت آدمی با این تن، که مرکب است از آب و خاک، و مشغولی وی به شهوات این عالم حجاب است از مشاهده نه از معرفت، و تا این حجاب برنخیزد، آن مشاهده ممکن نگردد. و از این گفت موسی را (ع): «لن ترانی» (اعراف / ۱۴۳). پس چون مشاهده تمام تر است و روشن تر، لابد لذت آن بیش تر بود، همچنان که در دیدار و خیال» (غزالی، ۱۳۸۳: ۵۸۷).

داستان حضرت موسی (ع) در تمهیدات

در این اثر نیز در چندین مورد به داستان موسی (ع) استناد شده و با دیدگاهی عرفانی، تأویل شده است که بدان اشاره خواهد شد.

اهمیت پیروی از پیر

عین القضاة همدانی در تشریح عقاید معرفت‌شناختی خود بسیار به قرآن استناد کرده است؛ چنانکه «تمهیدات» را می‌توان تفسیر عرفانی قرآن دانست. نویسنده در این اثر به بسیاری از آیات و روایات قرآن از جمله داستان موسی (ع) استناد کرده است.

وی نیز با استفاده از داستان خضر و موسی(ع)، لزوم پیروی از پیر را به سالکان طریق حق گوشزد کرده است: «نصیحت خضر قبول کن: ﴿فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ (کهف / ۸۰)؛ چون وقت آید، خود نماید که ﴿سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُون﴾ (انبیاء / ۳۷)» (عین القضاة همدانی، ۱۳۴۱: ۱۳).

طالب و مطلوب

عین القضاة با استفاده از دیدگاه تقابلی که پیش‌تر بدان اشاره شده، تفاوت میان طالب و مطلوب را بررسی کرده است: «ای عزیز! طالبان از روی صورت بر دو قسم آمدند: طالبان و مطلوبان. طالب آن باشد که حقیقت جوید تا بیابد. مطلوب آن باشد که حقیقت، وی را جوید تا بدان انس یابد. انبیا- علیهم السلام- با جماعتی از سالکان، طالب خدا بودند. سر ایشان، ابراهیم خلیل و موسی کلیم بودند- صلوات الله علیهما- نعتشان بشنو: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا﴾ آمد به ما موسی؛ این، طلب باشد. ﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ ابراهیم را دوست گرفت؛ در اصل دوست نبوده باشد آن کس که دوستش گیرند، چنان نباشد که خود در اصل دوست بوده باشد... اما گروه مطلوبان، سر ایشان مصطفی آمد- علیه السلام- و امت او به تبعیت وی که ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ محمد، اصل وجود ایشان بود و دیگران تبع. موسی را گفتند: "جاء" آمد؛ مصطفی را گفتند: "اسری!" او را بیاوردیم. آمده چون آورده نباشد. انبیا به نام‌ها و صفات‌های خدا سوگند خوردند، اما خدا به جان و سر و موی و روی او سوگند یاد کرده: "لعمرك و الضحی و اللیل إذا سجدی". موسی را گفتند: ﴿انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ﴾ به کوه نگر؛ مصطفی را گفتند: ما به تو نگرانیم، تو نیز همگی نگران ما شو ﴿الْمَرْتَلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ﴾» (عین القضاة همدانی، ۱۳۷۳: ۲۰-۱۹).

چنانکه در بند بالا دیده می‌شود، در چندین وجه، شخصیت حضرت محمد(ص) و موسی(ع) در تقابل با یکدیگر، رمزپردازی شده است. این تقابل با هدف تبیین برتری حضرت محمد(ص) بر موسی(ع) در اکثر متون عرفانی وجود دارد و اهل معرفت با این مقایسه در نهایت برتری امت محمد(ص) را نیز به اثبات رسانده‌اند. عین القضاة، موسی(ع) و ابراهیم(ع) را جزء طالبان دانسته و در نقطه مقابل ایشان، حضرت محمد(ص) را قرار داده که از مطلوبان است.

حقیقت روزه

نویسندگان تألیفات عرفانی و از جمله *عین القضاة*، تا حد ممکن به رمزگشایی اصول و فروع شرع از جمله نماز و روزه و وضو و حج و... پرداخته‌اند و در این بخش از متون به فراخور مطلب به آیات و روایات قرآن نیز استناد شده است. *عین القضاة* حقیقت روزه را عبارت از خوردن طعام و شراب می‌داند؛ با این توضیح که منظور از شراب، کلام خداوند و منظور از طعام، بیتوته نزد خداوند است. او این مطلب را با اشاره به داستان حضرت موسی(ع) و سخن گفتن خداوند با او تبیین ساخته است: «رکن چهارم ای عزیز صوم است؛ و صوم در شرع عبارت است از امساک طعام و شراب که روزه قالب است. اما صوم در عالم حقیقت، عبارت است از خوردن طعام و شراب؛ کدام طعام؟ طعام ﴿آیت عند ربی﴾. کدام شراب؟ شراب ﴿وکلرالله موسی تکلیما﴾ (نساء / ۱۶۴)» (عین القضاة همدانی، ۱۳۴۱: ۹۱).

میقات

ماجرای میقات و "أرنی" گفتن موسی(ع) از جمله روایات قرآنی است که بسیار مورد تأویل اهل تصوف واقع شده است. *عین القضاة* علاوه بر تأویل کلی داستان، به اجزای آن نیز پرداخته و آن‌ها را رمزگشایی کرده است. وی درباره درختی که موسی(ع) در وادی ایمن دید، چنین گفته است: «ای عزیز ببین که با موسی - علیه السلام - چه می‌گوید: ﴿وقریناه نجیا﴾، مجاهد اندر تفسیر این آیت می‌گوید که بالای عرش هفتاد حجابست از نور و ظلمت، و موسی - علیه السلام - سلوک می‌کرد در این حجاب‌ها تا جمله را واپس گذاشت، تا یک حجاب بماند میان موسی و میان خدای تعالی، گفت: ﴿رب أرنی أنظر إلیک﴾ (اعراف / ۱۴۳) موسی آوازی شنید که ﴿نودی من شاطی الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة أن یا موسی إنی أنا الله رب العالمین﴾ (قصص / ۳۰). این درخت، نور محمد را می‌دان که کلام و رؤیت به واسطه او توان دید و شنید» (عین القضاة همدانی، ۱۳۴۱: ۱۰۴). در بند بالا نویسنده درباره درختی که موسی(ع) آن را در وادی مقدس دید و خداوند از آنجا با او سخن گفت، سخن می‌گوید و آن را تأویل به نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌کند. او همچنین به نشانه‌شناسی عرفانی «مجمع البحرین» پرداخته و چنین

گفته است: «درنگر که این سخن مرا کجا می کشد! ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ﴾ (کهف/ ۶۰)! دریغا هرگز ندانسته‌ای این «بحرین» کدام است. مگر که دریای حقیقت (ص)، بحر به مکه ﴿كَانَ عَلَيْهِ عَرَشُ الرَّحْمَنِ حَيْثُ لَا لَيْلٌ وَلَا نَهَارٌ﴾ ندیده‌ای؟» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۴۱: ۲۱۹-۲۱۸). بنا بر دیدگاه تأویلی نویسنده در بند بالا منظور از بحرین، دریای حقیقت وجود حضرت محمد (ص) است.

داستان حضرت موسی (ع) در عبهر العاشقین

در «عبهر العاشقین» نیز نویسنده در توضیح اصطلاح «سکر» به روایت قرآنی موسی (ع) استناد کرده و "ارنی" گفتن وی را به دلیل مقیم بودن در منزل سکر دانسته، می‌گوید: «سکر منزل کلیم بود- علیه الصلاة و السلام- صرف مطلق خواست، گفت ﴿رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ﴾ (اعراف/ ۱۴۳)» (بقلی شیرازی، ۱۳۶۶: ۱۲۸).

داستان حضرت عیسی (ع)

کاربرد روایت قرآنی عیسی (ع) در مقایسه با سایر انبیای اولوالعزم چندان برجسته نیست و تنها در یک مورد در «تمهیدات» بدان استناد شده است. نویسنده در این اثر از داستان روزه سکوت مریم که به دستور خداوند بود، به منظور تبیین مسأله لقاء الله استفاده کرده و چنین گفته است: «ز آن بزرگ نشنیده‌ای که گفت: "الصوم الغيبة عن رؤية ما دون الله لرؤية الله تعالى". صوم مادون الله را بیان می‌کند. مریم می‌گوید که ﴿إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا﴾ (مریم/ ۲۶) که افطار آن جز لقاء الله تعالی نباشد» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۴۱: ۹۱).

داستان حضرت محمد (ص)

از میان آیات و روایات قرآنی مربوط به حضرت محمد (ص)، آنچه در آثار منتخب در این پژوهش بیش از همه مورد استناد اهل معرفت بوده، داستان معراج است که به ویژه در تقابل با میقات حضرت موسی (ع) تأویل و تفسیر شده و در بخش مربوط به حضرت موسی (ع) بررسی شد. تنها در سه مورد، به روایات قرآنی مربوط به پیامبر (ص) به تنهایی استناد شده است که در ادامه آورده می‌شود.

داستان حضرت محمد(ص) در رساله قشیریه

این اثر از دو دیدگاه به مسأله معراج پرداخته؛ در یک بند، دیدگاه تأویلی/مام صادق(ع) را آورده است: «و هم جعفر صادق می گوید- رضی الله عنه- در قول خدای تعالی: ﴿تَمَّ دَنَا﴾ (نجم / ۸) تا هر که چنان داند که این «دنا» به نفس بود، مسافت آنجا اثبات کند. ﴿تَدَلَّى﴾ (نجم / ۸) آن بود که نزدیک گردیده بود به انواع معرفت‌ها و نزدیکی به حسب مسافت و دوری بر وی صورت نیندد» (قشیری، ۱۳۹۶: ۱۴). وی در بندی دیگر از قول ابوعلی دقاق، بزرگ‌ترین نام را «عبودیت» می‌داند و در تأیید آن به آیه مربوط به معراج استناد می‌کند: «از استاد ابو علی شنیدم که گفت هیچ نام نیست بزرگ‌تر از عبودیت... از بهر آن خداوند- عز اسمه- اندر وصف پیغمبر(صلی الله علیه و سلم) شب معراج چنین گفت و شریف‌ترین اوقات او آن شب بود اندر دنیا که گفت: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي اسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا﴾ (اسراء / ۱) دیگر جای گفت: ﴿فَاَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ (نجم / ۱۰). اگر نامی بودی بزرگ‌تر از عبودیت، وی را بدان نام خواندی» (قشیری، ۱۳۹۶: ۳۰۹-۳۰۸).

داستان حضرت محمد(ص) در عبهر العاشقین

در این اثر، نویسنده، در توصیف جمال معشوق خود از آیات مربوط به معراج استفاده کرده است: «ای در چین زلفت، جانم را در شب هجران جمالت، هر دمی صد هزار صبحدم تجلی است. وی در جهان جانم از جمالت دلم را هر زمان با نور صفت، صد هزار تدلی است؛ منزل ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾ (نجم / ۸)، روی جهان آشوب تست؛ ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ﴾ (نجم / ۹) مشاهده در میان جزع لعل نوشین توست؛ گه‌گه در کشف جمالت روحم "لا احصى ثناء" گوید، و از جان پاکت سرّ جانان ازل جوید» (بقلمی شیرازی، ۱۳۶۶: ۷۸). بند یکی از زیباترین خطاب‌های روزبهان به معشوقه زیبارویی است که وی را سر بازار غوغایان دیده است. آیه ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾ در یک رابطه تشبیهی با روی جهان‌آشوب معشوق قرار گرفته است.

نتیجه بحث

روایات قرآنی حضرت موسی(ع)، در مقایسه با سایر پیامبران اولوالعزم، بیش‌ترین کاربرد(حدود ۶۴ درصد) را در متون منتخب یافته است. از میان روایات متعدد مربوط به

این پیامبر نیز ماجرای ایشان با خضر، بسامد کاربرد بالایی نسبت به سایر روایات دارد که این امر به دلیل اهمیت پیر و پیروی بی‌چون و چرا از راهدانی‌ها و رهنمایی‌های وی است. علاوه بر ماجرای خضر و موسی(ع)، ماجرای میقات نیز بسیار مورد توجه قرار گرفته است. اهل معرفت در موارد مختلف و متناسب با مضمون و محتوا به ماجرای میقات موسی(ع) و «ارنی» گفتن وی اشاره و آن را با دیدگاه مثبت یا منفی و یا در تقابل و مقایسه با معراج پیامبر اسلام(ص) تأویل کرده‌اند و در تبیین اصطلاحاتی چون تلوین و تکوین، سکر، ادب، مسامره و محادثه از آن بهره جسته‌اند. پس از داستان حضرت موسی، داستان حضرت ابراهیم بیش‌ترین نمود را در کتب مذکور داشته است. در مجموع حدود ۲۵ درصد از کل اشارات به پیامبران اولوالعزم به داستان حضرت ابراهیم(ع) اختصاص دارد که از این میان، در ۵ مورد با دیدگاه مثبت و در یک مورد با رویکردی منفی تأویل شده و در دو مورد هم نشانه‌شناسی واژگانی شده است. داستان معراج حضرت محمد(ص) داستان دیگری است که در تقابل با میقات موسی(ع) در دو کتاب «رساله قشیریه» و «عبر العاشقین» به آن توجه شده. از روزه حضرت مریم در داستان حضرت عیسی(ع) نیز تنها در «عبر العاشقین» به منظور تبیین مسأله لقاء الله استفاده شده است.

کتابنامه

قرآن کریم.

ابوالحسن علی بن عثمان. ۱۳۷۵ش، **کشف المحجوب**، تصحیح ژوکوفسکی، تهران: طهوری.
بقلی شیرازی، روزبهان. ۱۳۶۶ش، **عبر العاشقین**، به اهتمام هنری کرین و محمد معین، تهران: منوچهری.

بویس، مری. ۱۳۷۶ش، **تاریخ کیش زرتشت**، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: توس.

داد، سیما. ۱۳۷۸ش، **فرهنگ اصطلاحات ادبی**، تهران: مروارید.

رزمجو، حسین. ۱۳۷۴ش، **انواع ادبی**، تهران: آستان قدس رضوی.

سجادی، جعفر. ۱۳۸۳ش، **فرهنگ اصطلاحات عرفانی**، چاپ هفتم، تهران: طهوری.

عین‌القضات همدانی. ۱۳۴۱ش، **تمهیدات**، عقیق عسیران، تهران: کتابخانه منوچهری.

غزالی، امام محمد. ۱۳۸۳ش، **کیمیای سعادت**، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

قشیری، ابوالقاسم. ۱۳۹۶ش، **رساله قشیری**، تصحیح سیده مریم روضاتیان و سید علی اصغر میرباقری فرد، تهران: سخن.

یاده، میرچا. ۱۳۸۷ش، **شمسیسم**، ترجمه محمدکاظم مهاجری، قم: ادیان.

مقالات

اجیه، تقی و نفیسه آقاخانی. ۱۳۹۶ش، «**تحلیل بازتاب آیه تجلی در متون عرفانی فارسی تا پایان قرن ۷**»، پژوهش‌های ادب عرفانی، سال ۱۱، شماره ۴، صص ۸۹-۱۱۲.

اسفندیار، محمود رضا و طاهره بیطرفان. ۱۳۸۹ش، «**نگاهی به ابعاد عرفانی داستان موسی و خضر در قرآن**»، نامه الهیات، شماره ۱۱، صص ۲۰-۷.

آقاحسینی، حسین و سمانه زراعتی. ۱۳۸۹ش، «**بررسی تطبیقی داستان حضرت ابراهیم در متون تفسیری و عرفانی (تا قرن ۷ هجری)**»، الهیات تطبیقی، سال ۱، شماره ۲، صص ۶۴-۴۱.

باقرزاده، هاشم و سیدمهدی نوریان و محمود براتی خوانساری. ۱۳۹۶ش، «**بررسی مراتب تجلی در میقات حضرت موسی (ع) و معراج حضرت محمد (ص) از دیدگاه عرفا تا قرن هشتم**»، کاوشنامه، سال ۱۸، شماره ۳۴، صص ۱۸۶-۱۵۹.

سجادی، سیدعلی محمد و مجتبی دماوندی و معصومه جمعه. ۱۳۹۵ش، «**مقامات حضرت ابراهیم در متون عرفانی منشور فارسی (تا قرن ۶) با تکیه بر کشف الأسرار**»، عرفان اسلامی، سال ۱۳، شماره ۴۹، صص ۳۸-۱۳.

- سندز، کریستین زهرا و مائده سادات حسینی زاده. ۱۳۹۳ش، «نگرش عارفانه به قرآن: داستان خضر و موسی(ع)»، هفت آسمان، سال ۱۶، شماره ۶۳، صص ۹۵-۱۲۶.
- طیّبی، سید محمد و هوشمند اسفندیارپور. ۱۳۹۲ش، «بررسی شخصیت‌های قرآنی در منطق الطیر»، مطالعات قرآنی، سال ۴، شماره ۱۳، صص ۲۳-۴۷.
- عباسی، محمود و اسفندیار سبیکه. ۱۳۹۶ش، «تحلیل رمزهای سه‌گانه در مصیبت‌نامه عطار»، پژوهشنامه عرفان، شماره ۱۶، صص ۵۵-۷۷.

Bibliography

- Abul-Hassan Ali bin Othman. 1996, *Kashf al-Mahjoub*, Edited by Zhukovski, Tehran: Tohoury.
- Baghli Shirazi, Rouzbahan. 1987, *Abhar Al-Asheqin*, Attempmt of Henry Corbin and Muhammad Moin, Tehran: Manouchehri.
- Qureyshi, Abul-Qasem. 2017, *The Treatise of Qashiriyya*, Edited by Seyyedeh Maryam Rozatian and Seyyed Ali Asghar Mirbagheri Fard, Tehran: Sokhan Press
- Eliade, Mircea. 2008, *Shamanism*, translated by Mohammad Kazem Muhajeri, Qom: Adyan Press
- Boyce, Mary. 1997, *A History of Zoroastrianism*, translated by Homayoun Sanatizadeh, Tehran: Toos.
- Dad, Sima. 1999, *Dictionary of Literary Terms*, Tehran: Morvarid.
- Razmjoo, Hossein 1995, *Literary Types*, Tehran: Astan Quds Razavi.
- Sajjadi, Jafar 2004, *Dictionary of Mystical Terms*, 7th Edition, Tehran: Tahoori.
- Ghazali, Imam Muhammad 2004, *Alchemy of Happiness*, by Hossein Khadiv Jam, Tehran: Elmi va Farhangi Publications.
- Eyn al-Qozat Hamadani. 1962, *Tamhidat, Afif Oussairan*, Tehran: Manouchehri Library

Articles

- Ajiyeh, Taghi and Nafiseh Aga Khani. 2017, "Analysis of the reflection of the verse of manifestation in Persian mystical texts until the end of the 7th century", *Research in Mystical Literature*, Volume 11, No. 4, pp. 89-112.
- Esfandiari, Mahmoud Reza and Tahereh Bitarfan. 2010, "A Look at the Mystical Dimensions of the Story of Moses and Khedr in Qur'an", *Theology Letter*, No. 11, pp. 7-20.
- Aghahosseini, Hossein and Samaneh Zeraati. 2010, "Comparative study of the story of Abraham in interpretive and mystical texts (up to the 7th century)", *Comparative Theology*, Volume 1, No. 2, pp. 41-64.
- Bagherzadeh, Hashem and Seyed Mehdi Nourian and Mahmoud Barati Khansari. 2017, "Study of the levels of manifestation in the miqat of Prophet Moses and the ascension of Prophet Muhammad from the mystics point of view until the eighth century", *Kavoshanameh*, 18, No. 34, pp. 159-186.

- Sajjadi, Seyed Ali Mohammad and Mojtaba Damavandi and Masoumeh Jomeh. 2016, "The authorities of Prophet Ibrahim in mystical texts of Persian prose (up to the 6th century) based on the discovery of mysteries", *Islamic mysticism*, 13, No. 49, pp. 13- 38.
- Sands, Kristin, Zahra and Maedeh Sadat Hosseinizadeh. 2014, "Mystical Attitude Towards Qur'an: The Story of Khedr and Moses ", *Haft Aseman*, Volume 16, No. 63, pp. 95-126.
- Taybi, Seyed Mohammad and Hooshmand Esfandiarpour. 2013, "A Study of Quranic Characters in the Logic of Birds", *Quranic Studies*, Volume 4, No. 13, pp. 23-47.
- Abbasi, Mahmoud and Esfandiar Sabikeh. 1396, "Analysis of the three codes in Attar's tragedy", *Erfan Research Journal*, No. 16, pp. 55-77.

**A Study on the Effect of Quranic Stories of Determined Prophets on
Initial Mystical - Educational Persian Works**

Receiving Date: 6 August,2020

Acceptance Date: 17 September,2020

Samaneh Jafari: Assistant Professor, Persian Language & Literature, Farhangiyan University, Tehran

Samanehjafari101@yahoo.com

Abstract

In a significant part of mystical writings written to teach the basics of mysticism, the authors have used Qur'anic stories to explain their views. The present study examines the function of the Qur'anic stories of Determined Prophets in five important Persian mystical works through a library method and shows that the story of Miqat of Prophet Moses has the highest frequency in the description of the views and mystical expressions and in most cases has been raised in opposition to the Ascension of the Prophet Mohammad. This story has been widely used to explain the importance of the Elder and his unquestioning obedience. Consequently, the story of Prophet Ibrahim was presented in all five works in order to explain the terms of submission, gathering, observation, seeking, enthusiasm, and so on. The story of the Ascension of Prophet Mohammad has been considered in two books, "The Treatise of Qashiriyya" and "Abhar Al-Asheqin" and the story of Jesus has been discussed only in "Abhar Al-Asheqin" in order to explain the issue of Meeting God that this article studies all of them in details.

Keywords: Quran, stories of Prophets, intertextual relation, mystical texts.